

# تأثر حافظ از خیام

مدرس دانشگاه آزاد بجنورد

## ۱- طرز تفکر و بیان مشترک

خیام: گر بر فلکم دست بُدی چون یزدان  
برداشتمی من این فلک را ز میان  
و ز نو فلکی دگر چنان ساختمی  
کا زاده به کام دل رسیدی آسان  
(رباعیات، ص ۱۰۷)

حافظ: بیا تا گل برافشانیم و می در ساغر اندازیم  
فلک را سقف بشکافیم و طرحی نو دراندازیم  
(دیوان، ص ۵۱۰)

## ۲- ریاستیزی با بیان همسان

خیام: ای مفتی شهر از تو پُرکارتریم  
با این همه مستی ز تو هشیارتریم  
تو خون کسان خوری و ما خون رزان  
انصاف بده کدام خون خوارتریم  
(طربخانه، ص ۸۶)

حافظ: چه شود گر من و تو چند قَدح باده خوریم؟  
باده از خون رزان است، نه از خون شماست  
(دیوان، ص ۳۱)

## ۳- مضمون و بیانی مشترک

خیام: روزی ست خوش و هوا نه گرم است و نه سرد  
ایسر از رخ گلزار همی شوید گرد  
بلبل به زبان پهلوی با گل زرد  
فریاد همی زند که: «می» باید خورد  
(رباعیات، ص ۹۰)

حافظ: مرغان باغ، قافیه سنجند و بذله گوی  
تا خواجه می خورد به غزل های پهلوی  
(دیوان، ص ۶۶۳)

## ۴- مضمون نزدیک به هم (اغتنام فرصت)

خیام: ای دوست بیا تا غم فردا نخوریم  
وین یک دم عمر را غنیمت شمیریم  
(رباعیات، ص ۱۰۱)

شمس قیس رازی گفته است که شعر هر شاعر «چون چشمه  
بی زلال باشد که مدد از رودهای بزرگ و جوی های عمیق دارد».  
(منتخب المعجم، ص ۶۷)

این سخن درباره ی شعر حافظ کاملاً صادق است. یکی از این  
جوی های عمیق که به دریای دیوان حافظ، فرو ریخته است و با آن  
آمیخته، رباعیات خیام است.

باده ی شعر و اندیشه ی خیام در بلور غزل های حافظ با نقل عرفان  
و چاشنی طنز مفرح تر گشته است. به همان اندازه که از بهار خیام بوی  
یاس می آید، از بهار حافظ بوی یاس به مشام جان می رسد. بهار و  
باده ی خیام در کلام و جام حافظ، رنگ و بویی دیگر یافته، رنگ و بویی  
که خاص و عام را مدهوش خویش ساخته است.

حافظ در هندسه ی کلمات، ایجاز و بلاغت از خیام تأثیر پذیرفته  
است، همان سان که اندیشه ی رندی را از وی آموخته و با آموزه های  
بزرگانی چون سنایی، به صورت مکتب تئوریزه کرده است.  
این همانندی ها گاه در طرز بیان و صور خیال است و گاه در طرز  
تفکر؛ و در برخی ابیات نیز این هم گونگی در هر دو بعد به چشم  
می خورد.

خشت نخست مبارزه با سالوس را خیام ها نهاده اند. نگاه فلسفی  
خیام به هستی، در رباعیات، از نوع (= ژانر)، «شعر اعتراض» است  
که البته در بیان آن فیلسوف معترض، دل گزا و تلخ است و در سخن  
لسان الغیب، دل پذیر و شیرین.

مساله ی اغتنام فرصت نیز چنین است یعنی نگاهی یگانه با بیانی  
دو گونه.

بسامد واژگان مربوط به خمر و باده، در شعر هر دو شاعر بزرگ،  
شایان عنایت است.

همان طور که بسامد واژگان مربوط به بهار و گل ها، کاربرد  
گسترده ی واژگان پیشه ی کوزه گری نیز در آفرینش صور خیال، نقش  
برجسته یی دارد.

تلمیحات فراوان به اساطیر ایران باستان (جام جم، فریدون،  
کاووس، کی خسرو، بهرام و...) در کلام هر دو بزرگ، هم نزدیکی  
اندیشه و تخیل آنان را می نماید و هم دل بستگی شان را به فرهنگ  
کهن ایران زمین.

اکنون نمونه هایی را با هم می سنجمیم:

حافظ: وقت را غنیمت دان آن قدر که بتوانی

حاصل از حیات ای جان این دم است تا دانی  
(دیوان، ص ۶۴۵)

#### ۱۰- ایهام با واژه‌ی «مدام» (۱- شراب، ۲- پیوسته)

خیام: بر گردِ پیاله آیتی هست مقیم

کاندر همه‌جا مدام خوانند آن را  
(رباعیات، ص ۷۱)

#### ۵- مضمون نزدیک به هم

خیام: می خور که ز تو کثرت و علت ببرد

و اندیشه‌ی هفتاد و دو ملت ببرد  
(طربخانه، ص ۲۳۰)

حافظ: ما در پیاله عکس رخ یار دیده‌ایم

ای بی‌خبر ز لذت شُرب مدام ما  
(دیوان، ص ۱۷)

حافظ: جنگ هفتاد و دو ملت همه را عذر بنه

چون ندیدند حقیقت، ره افسانه زدند  
(دیوان، ص ۲۴۸)

#### ۱۱- مضمون نزدیک به هم

خیام: رندی دیدم نشسته بر خنگ زمین

نه کفر و نه اسلام و نه دنیا و نه دین  
نه حق و حقیقت نه شریعت نه یقین

اندر دو جهان که را بود زهره‌ی این  
(رباعیات، ص ۱۰۶)

#### ۶- تلمیح مشترک

خیام: بهرام که گور می گرفتی همه عمر

دیدی که چه گونه گور، بهرام گرفت  
(رباعیات، ص ۷۲)

حافظ: رند عالم‌سوز را با مصلحت بینی چه کار

کار ملک است آن که تدبیر و تامل یابدش  
(دیوان، ص ۳۲۳)

حافظ: کمند صید بهرامی بیفکن جام می بردار

که من پیمودم این صحراء نه بهرام است نه گورش  
(دیوان، ص ۳۲۷)

#### ۱۲- جان بخشی به لاله (Personification)

خیام: چون لاله به نوروز قدح گیر به دست

با لاله رخی اگر ترا فرصت هست  
(رباعیات، ص ۷۷)

حافظ: مگر که لاله بدانست بی‌وفایی دهر

که تا بیزاد و بشد جام می ز کف ننهاد  
(دیوان، ص ۱۳۸)

#### ۷- مضمون نزدیک به هم

خیام: گویند کسان بهشت با حور خوش است

من می گویم که آب انگور خوش است  
(رباعیات، ص ۸۱)

حافظ: زاهد اگر به حور و قصور است امیدوار

ما را شراب‌خانه، قصورست و یار، حور  
(دیوان، ص ۳۴۳)

#### ۱۳- مضمون مشترک

خیام: خواهی که بدانی به یقین دوزخ را

دوزخ به جهان، صحبت ناهل بود  
(طربخانه، ص ۲۳۲)

#### ۸- تصویر و مضمون مشابه

خیام: ابر آمد و زار بر سر سبزه گریست

بی‌باده‌ی گلرنگ نمی‌باید زیست  
(رباعیات، ص ۷۲)

حافظ: چاک خواهیم زدن این دلخ ریایی چه کنم

روح را صحبت ناجنس عذابی ست الیم  
(دیوان، ص ۴۹۹)

حافظ: ساقیا سایه‌ی ابر است و بهار و لب جوی

من نگویم چه کن، ار اهل دلی، خود تو بگوی  
(دیوان، ص ۶۶۱)

#### ۱۴- تلمیح و مضمون مشترک یا نزدیک به هم

خیام: شمع طربم ولی چو بنشستم هیچ

خود جام جم ولی چو بشکستم هیچ  
(طربخانه، ص ۲۱۶)

#### ۹- مضمون مشترک

خیام: یک کوزه شراب تا به هم نوش کنیم

زان پیش که کوزه‌ها کنند از گل ما  
(رباعیات، ص ۷۱)

حافظ: ای که در کوی خرابات مقامی داری

جم وقت خودی ار دست به جامی داری  
(دیوان، ص ۶۰۸)

حافظ: روزی که چرخ از گل ما کوزه‌ها کند

زنهار کاسه‌ی سر ما پُر شراب کن  
(دیوان، ص ۵۳۹)

## ۱۵- مضمون واحد (ناخشنودی اهل فضل از روزگار)

خیام: ... و عدل بُدی به کارها در گردون  
کی خاطر اهل فضل رنجیده بُدی  
(رباعیات، ص ۱۱۵)

حافظ: فلک به مردم نادان دهد زمام مراد  
تو اهل فضلی و دانش، همین گناهت بس  
(دیوان، ص ۳۶۴)

## ۱۶- مضمون و بیان شبیه به هم

خیام: از هیچ کسی نیز دو گوشم نشنود  
که آوردن و بردن من از بهر چه بود  
(رباعیات، ص ۴۳)

حافظ: عیان نشد که چرا آمدم کجا رفتم  
دریغ و درد که غافل ز حال خویشتم  
(دیوان، ص ۴۶۴)

## ۱۷- شباهت مضمون و تعبیر

خیام: پس بر سر این دو راهی آز و نیاز  
تا هیچ نمائی که نمی آیی باز  
(رباعیات، ص ۹۸)

حافظ: فرصت شمار صحبت کز این دو راه منزل  
چون بگذریم دیگر نتوان به هم رسیدن  
(دیوان، ص ۵۳۴)

## ۱۸- دیدگاه مشترک

خیام: اسرار ازل را نه تو دانی و نه من  
وین حرف معما نه تو خوانی و نه من  
(طریخانه، ص ۲۵۰)

حافظ: حدیث از مطرب و می گو و راز دهر کم تر جو  
که کس نگشود و نگشاید به حکمت، این معما را  
(دیوان، ص ۵)

## ۱۹- مضمون واحد

خیام: هر ناله که زندی به سحرگاه زند  
از طاعت زاهدان سالوس به است  
(رباعیات، ص ۸۴)

خیام: می خوردن و گرد نیکوان گردیدن  
به زان که به زرق زاهدی ورزیدن  
(طریخانه، ص ۸۸)

حافظ: می خور که صد گناه ز اغیار در حجاب  
بهرتر ز طاعتی که به روی و ریا کنند  
(دیوان، ص ۲۶۵)

## ۲۰- شباهت در قافیه و ردیف

خیام: با خوش پسران باده‌ی ناب اولی تر  
در صومعه نغمه‌ی رباب اولی تر  
چون عالم دون پیشه نماند جاوید  
از باده در او مست و خراب اولی تر  
(طرب‌خانه، ص ۷۱)

حافظ: این خرقه که من دارم در رهن شراب اولی  
وین دفتر بی معنی، غرق می ناب اولی  
چون عمر تبه کردم چندان که نگه کردم  
در کنج خرابیاتی افتاده خراب اولی  
... من حالت زاهد را با خلق نخواهم گفت  
این قصه اگر گویم با چنگ و رباب اولی  
(دیوان، ص ۶۳۴)

## ۲۱- مضمون مشابه

خیام: در دهر چو آواز گل تازه دهند  
فرمای بُتا که می به اندازه دهند  
(رباعیات، ص ۹۰)

حافظ: صوفی ار باده به اندازه خورد نوشش باد  
ور نه اندیشه‌ی این کار فراموشش باد  
(دیوان، ص ۱۴۲)

## ۲۲- طرز بیان مشترک

خیام: فصل گل و طرف جویبار و لب کشت  
با یک دو سه اهل و لعبتی خور سرشت  
پیش آر قدح که باده نوشان صبح  
آسوده ز مسجند و فارغ ز کنشت  
(طریخانه، ص ۲۱۲)

حافظ: مفروش به باغ ارم و نخوت شداد  
یک شیشه می و نوش لبی و لب کشتی  
(دیوان، ص ۵۹۲)

حافظ: دو یار زیرک و از باده‌ی کهن دومنی  
فراغتی و کتابی و گوشه‌ی چمنی  
(دیوان، ص ۶۵۰)

## ۲۳- جناس اشتقاقی در واژه‌های مقیم و مقام

خیام: چون نیست مقام ما در این دهر مقیم ...  
(رباعیات، ص ۱۰۲)

حافظ: تا گنج غمت در دل ویرانه مقیم است  
همواره مرا کوی خرابیات مقام است  
(دیوان، ص ۶۶)

## ۲۴- تشبیه خداوند یا روزگار به نقاش

خیام: معلوم نشد که در طریخانه‌ی خاک  
نقاش ازل بهر چه آراست مرا  
(رباعیات، ص ۷۲)

حافظ:

ساقیا جام میم ده که نگارندهی غیب  
نیست معلوم که در پردهی لاسر چه کرد  
(دیوان، ص ۱۹۱)

حافظ:

خیز تا بر کلک آن نقاش جز افشان کنیم  
کلین همه نقش عجب در گردش پرگار داشت  
(دیوان، ص ۱۰۸)

## ۲۵- تشبیه روزگار یا دنیا به عروس

خیام:

گفتم به عروس دهر کابین تو چیست  
گفتا دل خرم تو کابین من است  
(رباعیات، ص ۸۲)

حافظ:

مجو درستی عهد از جهان سست نهاد  
که این عجز عروس هزار داملا است  
(دیوان، ص ۵۴)

### پی نوشت

- ۱- استاد بهاءالدین خرمشاهی در کتاب پُر برگ و بار حافظ نامه (ج ۲، ص ۱۰۴۸) به این تشابه اشاره کرده‌اند.
- ۲- استاد پروفسور سیدحسن امین در مقاله‌ی «گلبنگ پهلوی» در ماهنامه‌ی حافظ (شماره‌ی ۱۹ (مهر ۱۳۸۴) صص ۳۷-۳۸) با نقل کامل این رباعی خیام، به این تشابه اشاره کرده‌اند.
- ۳- به تشابه این جناس، استاد بهاءالدین خرمشاهی در حافظ نامه (ج ۱، ص ۲۸۵)، اشاره کرده‌اند.

### منابع

- ۱- رباعیات خیام، به اهتمام محمدعلی فروغی و قاسم غنی، تهران، انتشارات هیرمند ۱۳۶۸، (در اشاره به این کتاب، تنها واژه‌ی «رباعیات» آمده است).
- ۲- طریخانه، یار احمد بن حسین رشیدی تبریزی، به تصحیح علامه جلال‌الدین همایی، تهران، نشر هما، ۱۳۴۷
- ۳- دیوان حافظ، به کوشش خلیل خطیب رهبر، تهران، انتشارات صفی علی‌شاه، چ دوم، ۱۳۶۴. (در ارجاع به این کتاب هم برای اختصار، واژه‌ی «دیوان» آمده است).
- ۴- منتخب المعجم فی معاییر اشعار العجم، به کوشش ناصرالدین‌شاه حسینی، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۴.
- ۵- حافظ‌نامه، بهاء‌الدین خرمشاهی، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ج ۱۱، ۱۳۷۹.

# ای ایران

ایران من! ای بوم و بر پر گهر من  
ای خطه‌ی پُرخطره‌ی نامور من  
ای باد فُنا‌ی تو همس جان و سر من  
ای نام بلندت همهجا فخر و فر من  
ای مهر رخته روشنی بام و در من  
ای موطن اجنادی جد و پدر من  
ای مهد سخنانی و شعر و هنر من  
و ز بیهقی تو، بیهقی خوش‌سیر من  
این یک‌شده شمس من و آن یک‌قمر من  
آیند خوش از خاور و از باختر من  
صدرات به اسفار، دلیل سفر من  
ای خواجه نصیر تو یکی مفتخر من  
وی سر سوبلته ز دشمن، سپر من  
چون نغمه‌ی جان‌پرور مرغ سحر من  
کی جمع شود در سخن مختصر من؟  
با آن همه دانشور خوب دگر من  
تا صبر سمرقند به نانش سمر من  
اهواز و سجستان و ری و کاشمر من  
بابل و گرگان من و رامسر من  
دریای ارومیه و بحر خزر من  
چون باغ بهشتی همهجا در نظر من  
دروس و الهیه نه کاخ و ظفر من  
هر جمعه‌شبی، شهر ری ام، ماحضر من  
این تجریت غربت از بد بتر من

ای میهن من ایران! ای بوم و بر من  
ای مرز کهن! ای وطن! ای کشور زرخیز  
ای مام عزیز وطن! ای مادر میهن!  
ای فره‌ی بزدانی از فر تو پیدا  
ای خاک وطن! خاستگه مهر درخشان  
ای زادگه پاک من! ای بارگه دادا  
ای خاستگه آن همه دانشور دانا  
از نوس و نشاپور تو، فردوسی و خیام  
شمس توز تبریز و جلال توز بلخ است  
عطار و سنایی تو و سعدی و حافظ  
از زاده‌ی سناباد، شفای دل زارم  
ای فیض تو فیض‌تر از چشمه‌ی خورشید  
ای هادی لاسر تو، «اسرار مگو» گو  
ای شعر بهارت به بلندی دماوند  
طومار بزرگان تو از مغرب و مشرق  
خوارزمی و بیرونی و فارابی و رازی  
از ذیل فرامرز تو و مرزیم و کیش  
تبریز و ارومیه و شیراز و صفهان  
تهران و دماوند و کرج بابل و چالوس  
اروند و ارس، گرچه و کارون و سیمرود  
هان از چه روم دور که تهران عزیز است  
زرگنده و قلینکه و نک و ازگل و توپند  
ور راه به جایی نبرم هست هنوزم  
گویند: «نه قم خوبه نه کاشون» چون ننگند



ای کعبه‌ی آمال من و تاج سر من  
آن مامک پیر و پدر پیرتر من  
هان! از چه نگیرید به غربت خبر من!  
دیگر چه نمر؟ گردش کوه و کمر من!  
شاید که فتد باز به ایران گنر من  
آرند به ایران، جسد محتضر من  
خاکی که گران‌تر بود از سیم و زر من  
چونان که به غربت شد خونین جگر من  
از پشت درم گویند: آمد پسر من  
ای من به فُنا‌ی وطن و بوم و بر من

ایران عزیز من! ای قبیله‌ی حاجلت  
از کوی توام بوی پلر آید و مادر  
آزاده رفقیان من! ای وای! کجاییندا  
چون دورم از ایران و مرا همنفسی نیست  
من زنده به غربت‌کنده‌ی غرب از آنم  
شاید که رفیقان من آیند و ز غربت  
شاید شود ارزانی تا یاز بیوسم  
شاید که شود از وطنم شاد دل و جان  
شاید که بگویم در آن خانه که مادر  
این جامه به یاد وطن خویش امین گفت

